

رکود و احیاء فرهنگی کشورهای جهان سوم

محمد سید میرزایی

عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی

چکیده: جهان سوم شامل کشورهایی می‌شود که غالباً دارای فرهنگ و تاریخی غنی بودند، بسیاری از این فرهنگها یا برخی از بین رفته‌اند و یا به انزوا کشیده شده‌اند. بر اثر پیدایش روابط جدید سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در بعد بین‌المللی، فرهنگ این جوامع تحت شرایط جدیدی قرار گرفته که عمده‌ترین مشخصه آن "تقلید" است. این امر سبب شده که اغلب کشورهای جهان سوم بر ترویج کشورهای صنعتی را به راحتی بپذیرند. لذا طبیعی است که کشورهای دسته اخیر مایل باشند که معنویت و دانش جهانی، جهت دلخواه آنان را داشته باشند. برای احیاء فرهنگی در کشور-های جهان سوم که برای آنها امری ضروری است، کسب استقلال واقعی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در سایه اعتماد به نفس و اطمینان نسبت به آینده است. اگرچه به علت متفاوت بودن شرایط هر کدام از این کشورها، الگوی واحدی متصور نیست، ولی یک نیاز مشترک برای این کشورها وجود دارد و آن "استقلال" است. اگر این کشورها بتوانند روابط فرهنگی بین خود را تقویت کرده و از تجارت یکدیگر مخصوماً کشورهایایی که تحولات عظیمی در آنها بولوع پیوسته استفاده کنند، راه رسیدن به هدف را هموارتر خواهند ساخت. سازمان فرهنگی یونسکو که در ابتدا دارای رسالتی بزرگ بوده تحت شرایطی می‌تواند محل تلاقی فرهنگ ملتها باشد.

ادبیات این کشورها اهل ادب را به تحسین و امیدارد و چهره‌های تابناک ادبی و فرهنگی که در این کشورها ظهور کرده‌اند، سهم بزرگی در اعتلاء و تکامل بشریت داشته و دارند. نزول انبیاء و رسل غالباً در مناطقی از این پهنه عظیم جغرافیایی صورت گرفته و سرزشت محتوم

نگاهی اجمالی بر وضعیت موجود جهان سوم کشورهایی را در بر می‌گیرد که از لحاظ فرهنگ، بسیار غنی بوده و دارای تاریخی با عظمت و گذشته‌ای پرفراز و نشیب‌اند. آثار تمدنی که هر از چندگاه بر اثر تحقیقات محققین مختلف بدست می‌آید، حکایت از سرگذشتی احترام‌آمیز می‌کند.

بشریت و جهان آفرینش را خبر داده اند.

تاریخ حکایت از آن می‌کند که غنا فرهنگی این خطه سبب شده که تاثیر آن در فلسفه، ادبیات، تاریخ، ریاضیات، علوم، جامعه‌شناسی و... متوجه جهان غرب شود. بسط اعتراف محققین و دانشمندان بی‌غرض نمی‌توان تاثیر شعراء فلسفه و مورخین و علمائی از ایران و مشرق زمین چون حافظ، فلاسفه متالیهین چون ملاصدرا و فارابی، مورخ و جامعه‌شناسی مانند عبد الرحمن بن خلدون، ریاضیدانی همچون عمر خیام و سایرین و بالاخره زکریای رازی و ابن سینا را منکر شد. نشر فرهنگ اسلامی بیشک تاثیر محسوس در حیات اجتماعی و فرهنگی جهان غرب گذاشت و تمدن های امیل و ریشه دار آثار مثبت خود را به دنیای خارج از خود انتقال داد و از آن متقابلا متاثر شدند.

در زمینه هنر می‌توان گفت آفریقا جلوه گاه، اشکال هنری مانند مجسمه ها صورتکهای از چوب یا بونج و حتی عاج است که هم دارای بعد زیبایی شناسی مادی است و هم توأم با یک معنویت خاصی است یعنی ساختن این صورتکها به همراه مراسم مذهبی است و یکی از نقادان هنرنو، بنام آلن لاک^۱ معتقد است، این آثار از جهات فنی بسیار پخته است تا حدی که آنها را در زمیره " کلاسیک به مفهوم عالی کلمه " می‌توان دانست در زمینه اجتماعیات در آفریقا آثار تمدنی قابل توجهی را می‌توان یافت. مثلا از لحاظ قدرت و حاکمیت سیاسی، آثاری از دموکراسی را در خانواده ها می‌توان دید که قدرت را بر اساس اصول معینی توزیع کرده است.

قبل از هجوم استعمار به سرزمین آفریقا، نوع حکومت به گونه ای بود که گروههای گوناگون هم تحت اداره دولت ها که دارای قوانین و نظامهای مستحکمی بودند، به حیات خود ادامه می‌دادند.

مردم آفریقا قبل از نفوذ استعمار اروپائی، مردمی نبودند که فاقد تحرک و کفایت باشند. زندگی آنان با بربریت یا توحش معرفی نمی‌شد و بالاخره بنا به تحقیقات مورخین، مردم شناسان و جامعه شناسان، مردم آفریقا سهم بزرگی در فرهنگ انسانی داشته است. سیاهان آفریقا آثار فرهنگی در حیات اجتماعی آمریکا گذاشت ولی قدرت استعماری آمریکا همیشه آنها را در پس پرده نگهداشته است. بالاخره تمدنی اصیل و فرهنگی غنی سرشار از نجابت و معصومیت اقوام سرخپوست آمریکا، فرهنگ اقوام سرخپوست سخت الهام گرفته از طبیعت است. نامهایی که برای خود انتخاب می‌کردند گویائی از این مطلب است. چون " برق وحشی"، " عقاب بزرگ"، " ایستاده خرس"، " بر سرخ"، " نشسته گاو" و امثال اینها نشانی از شجاعت، برکت و... است. این فرهنگ که مطالعه در آن، زمان بسیاری را می‌طلبد، در طول تاریخ سرگذشت اسف انگیزی را داشته است. این فرهنگ با قومش دستخوش حملات اقوام سفیدپوست گردید که برای تصرف معادن طلا و سرزمین زرخیز آنان آمده بودند. تا آنجا که افسران ارتش آمریکا این شعار را جلو چشمان خود داشتند که " هر سرخپوستی را در سر راه خود دیدید، بکشید"^۲ عجیب تر آنکه به استفاده از دستگاه تبلیغاتی ایمن واقعیات تلخ چنان وارونه جلوه می‌کند که گویی سرخپوستان آمریکای شمالی مستحق

۱. Alain Locke

۲. بنجامین کوالز، سیاهان آمریکا را ساختند، ابراهیم یونسی، ص ۱۲، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۵.

۳. منبع قبل، ص ۱۲.

۴. دی براون، جامعه سرخپوستان آمریکا، محمد قاضی، ص ۶، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶.

قتل عام و غارت تمدن و فرهنگ ششان بودند.

چنین وضعیتی که نتیجه سلطه فرهنگی است، اهمیت دارد.

هنر، ادبیات و آثاری از فرهنگ سیاسی اقوام سیاه پوست و سرخپوست در جریان تاریخ از مرزهای خود فراتر رفت و فرهنگ های دیگر را تحت تاثیر قرار داد. چنانکه روح دموکراسی سرخپوستسان در فرهنگ سیاسی امریکا قابل بررسی است.

سلطه فرهنگی آخرین پایگاه تسلط قدرت - های بزرگ اقتصادی و سیاسی جهان است که روشهای جدیدی را نسبت به آنچه که در سابق داشته، پیش گرفته است. مشخصه اصلی و عنصر اساسی آن تحقیر فرهنگ های ملی و قومی، مخصوصاً جوامعی که آثاری از قیام و بیداری در آن مشاهده می شود.

این بدان معنی نیست که این ارتباطات یک جانبه بوده و ملت های دنیا خارج از تاثیر و تاثر متقابل بوده اند. بلکه این ارتباطات دو طرفه سبب شده که اثرات آن متوجه تمامی بشریت بشود. ترقیات فنی و صنعتی جهان غرب خصوصاً بعد از رنسانس و انقلاب صنعتی، به حق موجب تکاثری سخت در حیات اجتماعی و اقتصادی ملت ها گردید. اگر بشریت امروز به این حد از پیشرفت و تکامل اجتماعی نائل شده، از برکت همین ارتباطات متقابل بوده است. منتهی آنچه ضامن ادامه این تحول و پیشرفت بشری در جهت مثبت می تواند باشد این است که جهان منطبق با آنچه باید باشد، گردد. به سخن دیگر، آنچه می تواند آفت چنین پیشرفتی باشد سقوط بشر در دامن دشمنی ها، کینه ها، خودبینی ها، تحقیر دیگران و سایر انحرافات اخلاقی و اجتماعی است.

از انقلاب صنعتی به بعد، به جای استفاده از عنصر بسیار مهم یعنی تعلیم و تربیت و تجارب ملت ها، در اثر تقویت روحیه افزون طلبی غرب، زمینه های دشمنی ها و تحقیرها نسبت به ملت هایی که در جهت کسب استقلال سیاسی و اقتصادی برای خودگام برداشته و می دارند، قوت گرفت.

این حرکت از زمان شروع نفوذ و سلطه نظامی یعنی استعمار قدیم آغاز و سپس با شروع دوران جدید استعماری فرهنگی اشکال و روابط مختلف و مرموز پیدا کرد.

روابط جدیدی که در حقیقت زیربنای اصلی آن سلطه فرهنگی است، دارای روح برتری طلبی، تحقیر و سرزنش غیر خود، بالاخره عدم تعادل در مبالغات و روابط است.

خطر این پدیده جدید به مراتب از سایر پدیده های مشابه عمیق تر و بیشتر است، زیرا هدفی را که سلطه فرهنگی تعقیب می کند مسلط شدن بر افکار توده مردم و تحریف آثار ذیقیمت فکری و معنویت های یک جامعه در قالب آموزش است.

جامعه ای با داشتن پشتوانه های فرهنگی و تاریخی مستعد پیشرفت و پویایی فرهنگی - اقتصادی و سیاسی می تواند باشد. ولی چه عامل یا عواملی در کارند که نه تنها این تحول و یا تحرک و زاینده گی فرهنگی بوقوع نمی پیوندد بلکه رنگ باختگی و از دست دادن ابهت تاریخی و فرهنگی جایگزین آن می شود. این همان وضعیتی است که به "رکود فرهنگی" می توان تعبیر کرد. بازشناسی

در این راستا اهداف دیگری نیز وجود

۵. هیس، تاریخ مردم شناسی، ابوالقاسم طاهری، ص ۶۶۹، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۲.

چگونه باید برای احیاء فرهنگی تلاش کرد؟

کشورهای جهان سوم دارای یک، مشخصه فرهنگی مشترک هستند و آن این است که نوعاً —————
مصرف کننده‌ای مقلدانند. حتی این تقلید در سطوح عالی تر فرهنگی و علمی نیز دیده می‌شود به گونه‌ای که حتی دیدگاه‌های رایج در کشور مسلط حالت مشروعیت پیدا می‌کند. مثلاً نظام آموزش عالی در این کشورها هم از لحاظ شکل هم از حیث محتوای دروس مطابق با نظام آموزشی کشور مسلط است و حرکت چشم‌گیری هم برای تحقق استقلال فرهنگی دیده نمی‌شود. ناگفته نماند که این کشورها شدیداً این احساس را دارند که باید خلاقیات فرهنگی نیز داشته باشند و این نیاز که نیاز فطری است، برای دفاع از هویت و شرکت در غنی ساختن میراث فرهنگی جهانی لازم است. با توجه به اختلافاتی که از لحاظ مختلف در میان کشورهای جهان سوم وجود دارد، روش واحد نمی‌تواند پاسخگوی مسئله باشد. معزها یک جهت‌گیری عمومی را که می‌تواند شمول داشته باشد، باید در نظر گرفت.

محور اصلی در این جهت کسب استقلال در همه زمینه‌ها است. استقلالی که مهمترین دست آورد آن امنیت در مفهومی وسیع است. به عبارت دیگر در سایه استقلال، حاکمیت بر ثروت‌های طبیعی و خدادادی، حق تصمیم‌گیری برای توسعه اقتصادی متناسب، حق مطرح کردن خویش و بالاخره حق برخورداری از فرهنگ و رشد دادن آن، به دست می‌آید و اعتماد به نفس ملت‌های مورد بحث ضامن نتیجه مثبت آن است.

دارد در چارچوب روابط اقتصادی گرچه غرب، منابع غنی مادی و معدنی را از کشورهای غیرصنعتی وارد می‌کند، اما در کنار آن از وارد کردن دست‌آوردهای هنری، ادبی و سایر علوم غافل نیست و در مقابل فیلم، نشریات و مطبوعات از جمله صادرات آن است. محدود و محروم کردن یک ملت از فرهنگ خویش همچون محروم ساختن آن از منابع طبیعی‌اش است. در این میان، آنچه خطرناک‌تر از همه بیشتر است این است که با وجود آمدن نوعی وابستگی، کشورهای غیرصنعتی این احساس را در خود می‌بینند که برای برگردن هرگونه غلبه فرهنگی مدام باید چشم به راه بود و انتظار کمک داشت و برای رفع این نیاز تحمیل برتری کشور قدرتمند را بپذیرا می‌شوند.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که عامل وابزار فرهنگی به صورت یک "وسیله" روانشناخته و حتی ایدئولوژیکی در خدمت قدرت‌های بزرگ اقتصادی و سیاسی قرار می‌گیرد که با کمک آن تمایل دارند معنویت و دانش جهانی را جهت دلخواه بدهند و راه را برای تحقق اهداف آتی سیاسی و اقتصادی خود هموار سازند.

چنین جریانی چندان قابل رویت و لمس نیست، اما دارای اثرات ریشه‌دار، طولانی و حتی گاهی فوری است. سرانجام خطر عظیمی را که دامه این جریان یقیناً به دنبال می‌آورد، از میان رفتن تعادل و تنوع فرهنگی هر مقیاس بین‌المللی است. کلود-لوی اشتراوی در این باره می‌گوید: بشریتی که در یک نوع زندگی واحد مخلوط شده باشد غیرقابل فهم و درک خواهد شد چرا که در چنین صورتی بشریت حالت تجرد پیدا خواهد کرد.^۸

7. C. Julien, L'empire American, pp. 362-363 Jasset, Paris 1972.

8. C.L. Strauss, Race et histoire, pp. 82-83 Paris 1973.

یعنی ارائه فرهنگی اصیل، برای رسیدن به یک سعادت که عامل مطمئنی است، آگاهی حاصل کنند!

با توجه به تاریخ این کشورها که وابستگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی عمده-ترین مشخصه آن است، این امری است بسا اهمیت و دامنه‌ای وسیع. از آنجا که یکی از آثار شوم و منفی استعمار فرهنگی تضعیف اراده و خواست در کشور استعمارزده است لذا زنده کردن اراده و خواست آن هم برای رسیدن به یک هدفی بالاتر، کاری خطیر و عظیمی است. علاوه بر این، این اراده و خواست باید از استحکامی بالا برخوردار باشد. زیرا در یک ارتباط متقابل فرهنگی، علمی و حتی اقتصادی بدون وجود این عامل قوی حصول نتیجه نهائی در بوته ابهام خواهد بود.

برای نیل به این مهم از چند بعد می‌توان وارد شد:

الف- بعد جهانی

برای از بین بردن فکر سلطه‌جویی و ادامه استعمار فرهنگی ایجاد یک شناسایی و معنی دیگر برقراری یک عدالت نسبی در روابط فرهنگی، اولویت دارد. یکی از جلوه‌های این عدالت این است که کشورهای جهان سوم در مجامع بین‌المللی به اعتماد به نفس خود فکر کنند.

البته این سخن نباید با مفهوم ناسیونالیستی یا تفرد فرهنگی مخلوط شود. بلکه سخن اصلی احیاء مبادلات فرهنگی در سطح جهانی، تقویت از طریق همین دادوستدها است.

در این راه یکی از مهمترین مشکل‌ها، مشکل خود استعماری است. غالباً مردمی که در دام استعمارزدگی گرفتار آمده‌اند، سیستم ارزشها و طرز تفکر بیگانم را بسا میل خود می‌پذیرند و با این عمل راه را برای ادامه این روند هموار می‌سازند به گفته ابن خلدون^{۱۰} مورخ، جامعه-شناس عالم اسلامی توجه کنیم. وی می‌گوید: مغلوب‌شدگان و استعمارزدگان، پیوسته در رفتارشان، طرز لباس پوشیدن شان، مشاغل و سایر آداب و رسومشان از غالبین تقلید و پیروی می‌کنند.^{۱۱}

راه چاره در این است که در قدم اول قید و بندهای گذشته از هم گسسته و سپس تجدید عظمت، به همراه بازنگری، یافتن عناصر سازنده و عامل شکوفائی فرهنگی به منظور رسیدن به خلاقیت جدید و اصیل آغاز شود. سخن جالبی از رنه مشو را باید به یاد آورد که می‌گوید چرا کشورهای استعمارزده فقط به فولکلورهای دورانهای گذشته برای تجلیل از فرهنگشان، تکیه می‌کنند حال وقت آن است که این کشورها به خود اعتماد کنند و به رسالت خود

۱۰. ابن خلدون مورخ، متفکر و جامعه‌شناس عالم اسلامی است. در استحکام آراء و نظرات وی همین بس که علما مغرب‌زمین به مقام علمی او در زمینه‌های فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی، محیط‌شناسی و اقتصاد اعتراف دارند. او را پیشگام در این علوم معرفی می‌کنند. آرنولد تویین بی در معرفی این خلدون می‌گوید: وی در "مقدمه" به درک و تصور و ابداع فلسفه‌ای برای تاریخ نازل آمده است که بی شک در نوع خود بسیار گرانبهاست و با هر عقلی در هر زمان و مکان تطبیق می‌کند.

۱۱. مقدمه ابن خلدون، ج اول، محمد پروین گنابادی، صص ۲۸۱-۲۸۲، چاپ بنگاه ترجمه نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲.

ب- بعد منطقه‌ای

علاوه بر ایجاد چنین روابطی که در سطح عمومی و بین‌المللی قابل بحث است باید در میان خود این کشورها، روابط به صورتی افقی هرچه بیشتر به وجود آید. این امر کمک می‌کند تا کشورهایی که قصد دارند قدم در راه توسعه اقتصادی و فرهنگی بگذارند و عوامل مثبت آن را بازشناسی کنند، با اطمینان خاطر و بدون وا همه از تجدید روابط سلطه جویانه به کار خود ادامه دهند.

علاوه بر این، یکی دیگر از نتایج این روابط، می‌تواند این باشد که مشترکاً با استفاده از وسایل موجود، اهدافی را که متضمن تحقق بخشیدن به محور آثار فرهنگی استعمار است، به دست آورند.

ج- سرانجام سیستم بین‌المللی اطلاعات که در برگیرنده اطلاعات و دانش‌های فنی، روش‌های علمی و نظایر آنها است باید گسترش یابد، به گونه‌ای که کشورهای جهان سوم به تناسب میزان توانایی خود در این سیستم سهم باشند و این امر قابل تحقق نیست مگر با به دست آوردن استقلال سیاسی و اقتصادی در مرحله اول. از جمله فعالیت‌های عمده و مهمی که در چهارچوب فرهنگی و در بعدی جهانی انجام گرفته و می‌گیرد، اقدامات دامنهداری است که سازمان "یونسکو" به منظور نزدیک کردن فرهنگ‌ها و اقوام و ملل به یکدیگر به عمل می‌آورد. این سازمان که اساساً برای توسعه آموزش، علم و فرهنگ در سطح جهانی تاسیس شده است، دهه ۹۷-۱۹۸۸ را دهه توسعه فرهنگی نامگذاری کرده است. هدف از این برنامه آن است که نقش و اهمیت فرهنگ در زندگی انسانها در جوامع

نشان دهد و اثرات متقابل فرهنگ و توسعه را روشن سازد. برای این منظور فعالیت سازمان یونسکو در چهار محور پیش‌بینی شده است:

- ۱- بررسی و تحقیق در ابعاد فرهنگی توسعه.
- ۲- تقویت هویت‌های فرهنگی
- ۳- گسترش فعالیت‌های فرهنگی
- ۴- ارتقاء همکاری فرهنگی در بعد بین‌المللی.

همچنین در مجموع اقدامات این دهه بر هویت و ویژگی‌های خاص فرهنگ‌ها توجه خاص مبذول شده، به علاوه نسبت به جوامعی که دارای فرهنگ‌های گوناگون است، عنایت شده است.^{۱۳}

معهدا باید گفت که گرچه سازمان بین‌المللی یونسکو با توجه به فلسفه وجودی خود که پرچمدار چنین جریان همه‌گیر است، ولی آنچه بیش از همه واجد اهمیت است، بازنگری و با بازشناسی مبانی فرهنگی ملت‌ها توسط متفکرین و نویسندگان مستقل که دفاع از هویت فرهنگی ملت خویش را اراده کرده‌اند، می‌باشد. بدون وجود یک تحرک و جوش داخلی، هیچ عامل خارجی نخواهد توانست هویت از دست رفته یک ملت را بازگرداند و آن را احیاء کند. ولی باید به این نکته مهم نیز توجه کرد که گرچه یونسکو به عنوان یک مرکز مهم فرهنگی بین‌المللی رسالتی بزرگ را در ابتدا برای خود قائل شده است، اما بنا به تجارب تاریخی، دامنه نفوذ اقتصادی و سیاسی قدرتهای بزرگ اقتصادی قدری است که حتی این سازمان فرهنگی جهانی نیز بی‌تاثیر از آن نمانده است. بنابراین زمانی به اقدامات و سیاست‌های چنین مرکزی می‌توان امیدوار بود که استقلال تام خود را داشته باشد.